

آیا کار خدماتی منشاء مالکیت است؟

در شماره قبل درباره حدود مالکیت و اینکه در مالکیت یک فرد عوامل مختلفی دخالت دارند صحبت شد و بطور وسیع بررسی شد که ارزشهای تولید شده بوسیله یک فرد ملک او نیست بلکه با جامعه شریک است و در ادامه آن یکی دیگر از مسائلی را که همان حیازات است که می‌تواند منشاء مالکیت شود مطرح کرده و از لحاظ منطبق فطری درباره آن به بحث پرداخته شد و اکنون در دنباله آن بحث روانی مربوط به حیازات طرح میگردد.

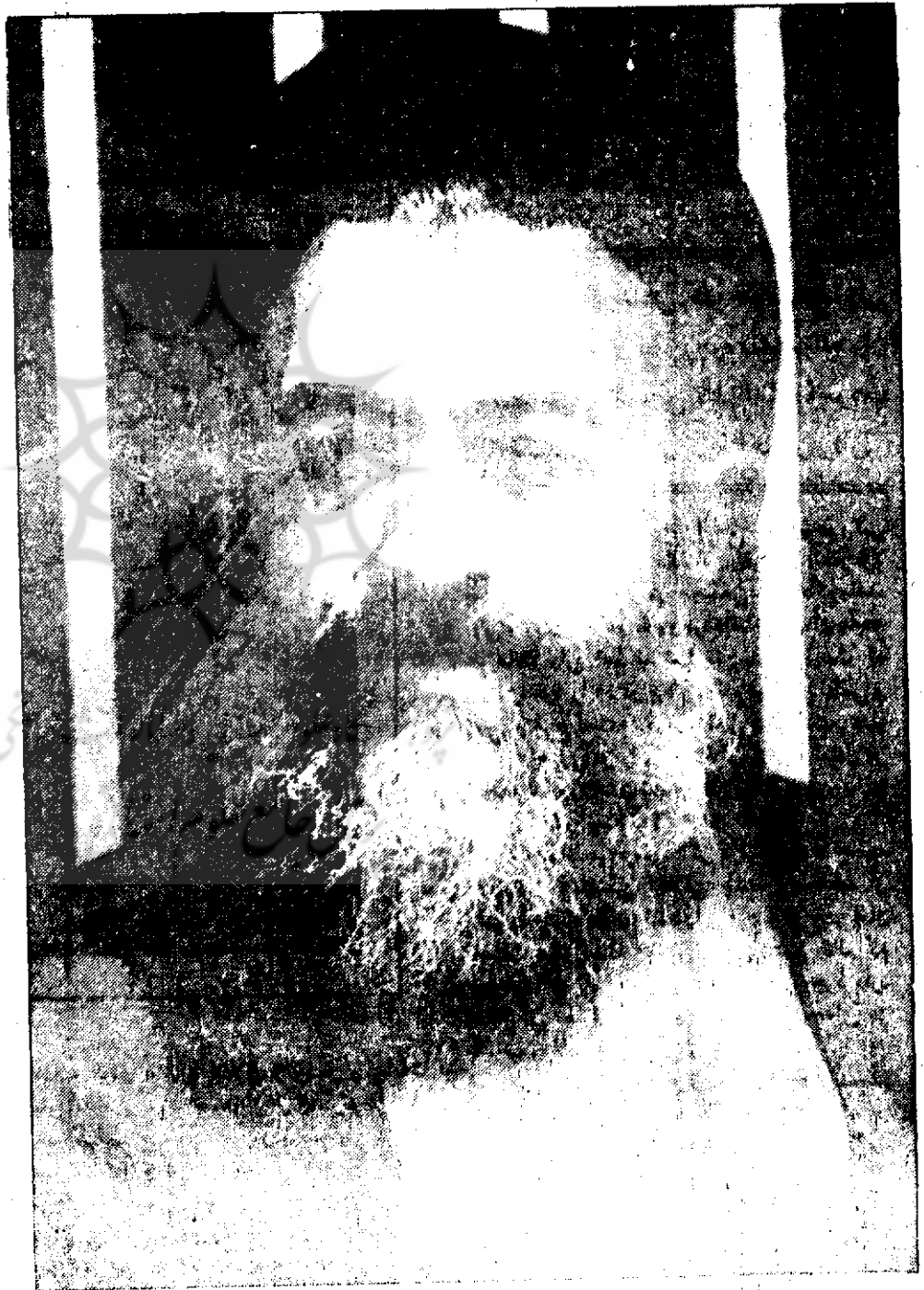
حال روایاتی را که در این زمینه داریم در رابطه با اسلام بررسی میکنیم:

یک روایت از پیغمبر (ص) که شیعه و سنی روایت کرده‌اند به این مضمون «الناس شرکاء فی ثلاثه النار و الماء و الکلاء» مردم در سه چیز شریکند آتش (سوخت) و آب و گیاهان و چرا (مرتفع) روایت بعدی از امام کاظم (ع) است به این مضمون «ان المسلمین شرکاء فی الماء و النار و الکلاء» مسلمانان در آب و سوخت و چراگاه (گیاهانی که بدر درجا بخورند) شریکند.

در روایت دوم میگوید مسلمانها در سه چیز شریکند و دقیقاً اقتصاد اسلام را میخواید بیان کند که در جامعه اسلامی مسلمانها در این مواد شرکت دارند به چه حساب میگوید مسلمانها؟ آیا میخواید بگوید یعنی اگر در جامعه اسلامی غیرمسلمان هست (کافرهای ذمی) آنهایی که کافرند اما در قلمرو اسلام شنیروند شمرده میشوند و تابعیت اسلامی دارند، آنها نمیتوانند استفاده کنند؛ خیر ما در فقه خود چنین چیزی نداریم آنها هم مینوانند یا اینکه میخواید یک اولویتی برای مسلمانها قائل باشید و بگوید

باید بگوئیم انسان مالک کار خویشتن است چه در کار تولیدی و چه در کار خدماتی، چون اصلاً مالکیت با مالکیت انسان بکار خویش، شروع می‌شود.

غیرمسلمانها باید با اجازه حکومت این کار را بکنند احياناً گاهی احتمال این معنا داده میشود ولی برای این مطلب نیز فتوای ثابت و مستقری نداریم. فکر میکنم اگر در اینجا تعبیر مسلمان آمده است میخواید بگوید در جامعه اسلامی مسلمانها اینطور هستند که یک تعبیر متعارف است وقتی میخوایم یک مسئله ای را در رابطه با اسلام بگوئیم این تعبیر را میکنیم. بهمین دلیل در روایت قبلی میگوید «الناس» یعنی آن روایت عام است و به اصلاح ما میگوئیم بین مسلمان و کافر از نظر مالکیت تفاوتی در حق مالکیت که آن شاء را از حقش بیدار از حقش بیدار است. مثلاً سر چمن



خودش است که الناس شرکاء فی ثلاثه خوب دقت کنید که در این روایت دقیقا همان مطلبی منعکس است که گفتیم که گویی همه مردم مالک اینجور چیزها هستند و دقیقا هم همین را میخواهد بگوید که هیچکس حق ندارد بگوید من مالک اینها هستم برای اینکه اینها در ملکیت همه هست، اموال عمومی و ثروت عمومی است.

از احکامی که ما در این زمینه داریم، روشن میشود که چه میخواهد بگوید اگر انسان یک مقدار مواد سوختی دارد و از اینها استفاده میکند، بعد که یک مقدار باقی ماند بگوید دست نزنید اینها دیگر در ملکیت من است. آیا این سهم تا چه حد است؟ زمینه فکری این مطلب درست در روایات اسلامی هست. این نیازهای طبیعی جامعه ای است که در آن موقع یعنی در عصر پیغمبر زندگی میکند و از نظر اقتصادی یک جامعه ای است که کارش گله داری و زراعت است. می بینید که نیازهای طبیعی آنها همین میشود. آن چیزی که میتوانند از طبیعت بگیرند، یا مواد سوختی است بصورت موجود یا آب یا وسیله

چرا، چون جامعه ای نیست که هنوز قدرت کشف و استخراج معدن یا از این قبیل را داشته باشد مثل چیزهایی که آماده است در طبیعت برای مصرف و بخاطر همین، مسئله زمین را نمیتوانیم جزو این مواد بیآوریم چون آماده برای مصرف نیست. ما بختمان الان در حیات است یعنی یک چیز آماده برای مصرف کردن. در یک روایت دیگر از پیغمبر است که: من سق الی عالمه سبق الیه مسلم فھولہ. هر که دست یازد به چیزی که قبلا مسلمانی دیگر به او دست نیازیده مال او خواهد بود. اینجا دیگر حتی شامل زمین و غیره میشود ولی قدر مسلم شامل مواد مصرفی حتما هست. باز هم در این روایت میگوید مسلم، آیا چون در یک جامعه اسلامی است این تعبیر را میکند یا میخواهد بین کار مسلم و غیرمسلم فرق بگذارد. این بحث در آینده مطرح خواهد شد.

تعبیر حیات در کتب فقهی آمده است مثلا در یک جا از شرایع میگوید: این منافاتی ندارد اگر گفته شود با حیات، انسان مالک میشود. بعبارت دیگر، حیات را بعنوان سبب مالکیت تلقی کرده است و این در تعبیر فقها مکرر هست. چندین عبارت از فقهای مختلف داریم ولی همینطور که گفته شد اگر از آنها بپرسید که آیا این منشاء مالکیت است یا منشاء مالکیت خصوصی؟ یعنی چیزی که در مالکیت عمومی بود تبدیل میشود به مالکیت خصوصی، خیلی ها رد نمی کنند. البته اینرا بگویم که در فقه «تحلیلی» دوتنظر وجود دارد: یکی اینکه اموال عمومی ملک عامه مردم هستند و یکی دیگر اینکه نه، ملک عامه مردم نیستند و با حیات مالکیت بوجود می آید. البته ممکن است کسی بگوید الناس شرکاء نمیخواهد بگوید شریک، میخواهد، بگوید همه میتوانند از آن بهره برداری کنند، اینهم قابل بیان است.

بنابراین کار تولیدی و حیازتی این دو نوع کار در رابطه با مالکیت مطرح شده ولی کار منحصرابه کار تولیدی و کار حیازتی نیست. بخشی از کارها هست که به آن کار تولیدی نمی گویند. مثلا طبابت طبیب، آمپول زنی، پانسمان... این کارها اسمش چیست؟ اینها خدمات است.

اصطلاحا کار تولیدی بکاری میگویند که نتیجه آن در یک شئینی خارجی، در یک جسم تجسم پیدا کند و این تغییر شکل بصورت سودمندی باشد.

س - در مورد برخی از کارها از قبیل تعلیم و تدریس بحث است که آیا اینها کار تولیدی است یا نه؟

ج - تا به چه نحو به آن نگاه کنیم. اگر تدریس می کنیم برای اینکه کسی صرفا بداند. بعضی ها دوست دارند بیشتر بدانند. بسیاری از مطالعاتی که افراد میکنند برای این است که تشنه دانستن هستند. این مسلما از خدمات است ولی اگر ما داریم

عینی خارجی جرم داری با یک حالت جدیدی با یک ارزش مصرفی تازه ای بوجود آمده باشد و نشان دهنده کار زنده او باشد اما در شکل مرده اش یعنی اگر

انسان بدنبال کار زنده خود توانست کار مرده هم عرضه کند، مالک چه چیز می تواند باشد؟ چیزی نیست که مالکش باشد. آیا میشود گفت طبیعی که طبابت می کند و بیماری را معالجه میکند مالک صحت و تندرستی بیمار است؟ این جا یک بیان اقتصادی دارد یعنی همانطوریکه اگر شما پارچه ای داشتید خیاط آنرا میدوخت میگفتیم خیاط با شما شریک است شما فرزندتان را پیش طبیب میبرید، طبیب معالجه اش میکند او خوب میشود. آیا طبیب میتواند بگوید این بچه مال من است و من سهمی از او دارم؟ خیر، زیرا انسان ملک کسی نیست. بنابراین تعبیر مالکیت در اینجا روا نیست.

در خدمات، صحیح این است که بگوئیم که

در روایت است که مسلمانها در آب و سوخت و چراگاه شریکند و در این روایت همان مطلبی منعکس است که گفتیم گویی همه مردم مالک اینجور چیزها هستند و دقیقا هم همین را می خواهد بگوید که هیچکس حق ندارد بگوید من مالک اینها هستم.

انسانی که کار خدماتی میکند مالک کار خویش است و این با کار تولیدی هیچ فرقی ندارد، چون در آنجا هم در حقیقت مالکیت ناشی میشد از اینکه انسان مالک کار خویش است فقط تفاوت در این است که کار او لاشه مرده دارد، پس مالک لاشه هم هست و اینجا لاشه مرده ندارد پس مالک چیزی نمیشود.

کسی که نان میزند بگوید من مالک نان هستم، اما نان را نمی پزد که به مردم بدهد، پس تکلیف چیست؟ آن کسی هم که دارو میسازد فرقی نمی کند با کار دکتر. دکتر طبابت میکند. کار دکتر لاشه ندارد ولی کار داروساز لاشه دارد. آموزش طبابت معمولا در خط تولید قرار دارد اما در مورد معالجه یک پیرمرد بازنشسته ای که بیمار است و فقط مصرف میکند و هیچ تولید نمی کند. آیا باز دکتر میتواند بگوید کار من تولیدی است؟ با اینکه این پیرمرد بازنشسته است و کار دکتر در تولید اثر دارد.

خوب میدانید که یکی از شعارهای مکتب سوسیالیسم مبارزه با نظام مزدبگیری است که باید نظام مزدبگیری از بین برود. حتی وقتی که میخواهد به این مطلب اهنگ اخلاق بدهد و از این یک اصل عالی اخلاقی استنتاج کند، میگوید یکی از عوامل آلیاسیون و از خود بیگانگی همین نظام است. آدم

تدریسهائی می کنیم در سطح تولید وقتی شما در کارخانه کلاس کارآموزی میگذارید برای اینکه کارگر ساده یا کارگر فنی به کارگر ماهر تبدیل شود، هدف چیست؟ بالا بردن میزان تولید است. بنابراین همان درس ریاضی، همان درس حرفه ای که به او میدهد اینهم در خط تولید قرار دارد. چه اشکالی دارد که به این نوع آموزشها کار تولیدی غیرمستقیم بگوئیم. چون ما گفتیم کار تولیدی عبارت است از کاری که بطور مستقیم یا غیرمستقیم یکی از کالاها و اشیاء مورد نیاز انسان را تولید میکند. آنچه مسلم است، اینست که مقداری از کارها هست که نتیجه اش بصورت کار مرده، کار انباشته بصورت تجسم کار خارج از جریان در یک جرم و جسم تجسم و تبلور پیدا میکند و مقادیری از کارهای سودمند است که چنین حالتی را ندارد یعنی وقتی کار تمام میشود، انسان هم استفاده اش را کرده است و هم چیزی پیدا نیست اینها را خدمات میگوئیم. آیا خدمات منشاء مالکیت است؟

حقیقت این است که اگر ما دقیق شویم، باید بگوئیم انسان مالک کار خویش است چه در کار تولیدی و چه در کار خدماتی. اصلا مالکیت شروع میشود با مالکیت انسان نسبت بکار خویش در آنجا که کار تولیدی است مالک کار زنده خودش است، مالک کار جاری و زنده خویش است و این در حالتی است که در اثر کار زنده او یک نوع جسم

دیگر شب و روز خواب مزد می بیند. شخصیتش را در آن بولی که بدست می آورد، می بیند. با بیگانه میشود، انسانیت خود را فراموش میکند، ای اینکه انسانیت را از این الیناسیون و جن گمی اقتصادی خلاص کنیم، باید نظام مزدوری را ملا برداریم یعنی بگوئیم وقتی کار کردی، مالک خودت میشوی و کسی به تو مزد نمیدهد. خوب ؟ اگر انسان افزون طلب باشد، وقتی هم که تولید تمیم بکند و مزد هم نگیرد، باز هم همینطور افزون ب است. مثل کسی که مرتب برای خانه اش فرش بافت و نمیخواهد بفروشد و هر روز یک اتاقش را میسازد و فرشهای خانه اش را توسعه میدهد. یا آیا واقعا نظام اجتناسعی که مسئله مزد در آن از برود کدام نظام است؟

نظام مارکسیستی کامل یعنی آن نظامی که هر کار کند اصلا اعتنایی به بازده کارش نداشته مد برای اینکه می نوشد و سکونت می کند و بیخ می کند و... از اموال عمومی جامعه در پارتش میگذارد. بله در آن نظام وقتی انسان کار کند دیگر اصلا اعتنایی به بازده کارش ندارد فواید مزد باشد، میخواهد غیر مزد فرقی در هر رت ندارد. یعنی در نظامی که هر کس کار به ازه رغبتش و دلخواش بکند و به هر کس به زه دلخواش کالا و خدمات داده شود. زیرا در وقت اگر بگوئیم به شخصی به اندازه نیازش داده یعنی برای او حدی قائل شوند او به ناچار برای بین دلخواش می رود کار دیگر میکند و این مورد ل آن نظام نمی تواند باشد. اگر خواستید او را کاملا از این الیناسیون سادی خلاص کنید باید بگوئید هر کس به اندازه واهش کار کند و به هر کس هر جور کالا و بات به اندازه دلخواش داده شود. این اقتصادی است که در آن دیگر الیناسیون ت حالا کجا این اقتصاد پیدا میشود؟ اگر برای

نیازش حد بگذارند طبعاً برای فراتر از این انگیزه میل و رغبت ندارد که کار اقتصادی انجام دهد. به این ترتیب پس انسانها با چه انگیزه ای بروند کار اقتصادی کنند؟ میگوئید اگر کارمندی بیکار شود بیکاری عامل رکود و توقف و عقب ماندگی و رخوت و فساد و تباهی است، انسان متکامل از بیکاری گریزان است و به کار مشتاق.

بنابراین به جامعه ای میرسیم که انگیزه انسانها بکار، عشق آنهاست بکار و نه علاقه آنها به بازده کار. ولی هنوز در دنیا نمونه عملی این را نداریم مگر در بعضی از افراد و هنوز یک نمونه از این جامعه یعنی جامعه ای که چنین شرازی داشته باشد، نداریم بنابراین در نظامهای موجود چه سرمایه داری و چه سوسیالیستی مسئله مزدوری وجود دارد و اصل مزدوری از بین نرفته است منتها آنجا مزدور اشخاص و شرکتها است و اینجا مزدور دولت است. اینکه میگوئیم افراد خودشان سرمایه و ابزار کار داشته باشند خودشان بکارند و درو کنند و بیزند و بخورند، این، مسئله را در کل جامعه حل نمی کند زیرا مقداری از کارهای سودمند در جامعه هست که بدرد خوردن و درو کردن نمیخورد. کار طبیب و معلم نه بدرد خوردن، نه بدرد سوار شدن، نه بدرد پوشیدن و نه بدرد سکونت می خورد فقط بدرد مزد گرفتن و در برابر آن نیازهای دیگران را تامین کردن میخورد. اما اگر جامعه برسد به حدی که از هر کس کار به اندازه دلخواش و به هر کس، بهره مندی به اندازه دلخواش و میزان فراوانی بهره مند در جامعه از یکسو و میزان تقوی و خود کنترل کردن در مصرف از سوی دیگر در حدی باشد که وقتی به همه، هم به اندازه دلخواشان بدهیم، باز هم زیادی داشته باشیم. اگر جامعه به آنجا برسد، درست است نظام مزدوری با تمام آثار بدش از بین رفته است و الیناسیون و از خود بیگانگی ناشی از نظام مزدوری هم از بین رفته است ولی قبل از اینکه به آنجا برسیم

به صرف اینکه از سیستمی به سیستم دیگر برویم نظام مزدوری از بین نمیرود. چرا؟ برای اینکه بهر حال در این جامعه کارهای سودمندی وجود دارد که این کارهای سودمند فقط و فقط میتواند منشاء گرفتن یک حقوق، یک مزد باشد. اگر نظام، احتیاجات مصرف کننده را محدود کند بنابراین یک نظام سوسیالیستی میشود که از هر کس کار به اندازه دلخواش و به هر کس به اندازه سهم بندیش میدهند. اما در این نظام انسانها خواسته های ارضا نشده ای پیدا میکنند که احیاناً با کار فردی میتوانند آنرا ارضا کنند. مگر اینکه این سهم بندی را آنقدر دقیق کند که بگوید اگر تو کار فریزی کردی حتی برای ارضای خودت باز هم از تو میگیریم. اگر تولید به حدی رسید یعنی آنقدر زیاد شد که پاسخگوی تمام رغبتها باشد آیا باز هم میشود کسی محروم بماند؟ با اینکه نظامهای غیر سوسیالیستی از نظر قدرت تولید بیشتر از نظامهای سوسیالیستی موفق بوده اند (این یک امر علمی و عینی است) آیا باز هم محرومیتها از بین رفته است؟ اساس در زندگی عبارت است از اخلاق و این بدان معنی نیست که اقتصاد نقش مهمی ندارد. اتفاقاً نقش مهمی هم دارد ولی زیر بنا نیست. عامل اصلی این است که انسان متعادل بسازیم، انسان عدل و عدالت بسازیم و نظام عدل و عدالت بسازیم با این نظر که نقش مهم روابط اقتصادی را در اخلاق انکار نمی کنیم به این معنا که در جامعه انسانی اخلاق و اقتصاد و معنویت و مادیت روی یکدیگر عمل و عکس العمل دارند. یعنی یک انسان یک مجموعه است ولی در این مجموعه هر قدر ما انسان تر شدیم، عامل اخلاق نقشش بیشتر میشود. بنابراین منشاء اصلی مالکیت کار است. غیر از مالکیت عمومی مربوط به اموال عمومی که در آنجا اگر کسی قائل شد به ملکیت عمومی، عموم، کارنکرده مالک آن هستند.

حظه های عطر.....

مانیکه ایشان تازه به ایران آمده بودند. از فرودگاه هشت زهرا و از آنجا با هلی کوپتری که امام را از ت زهرا بیرون برد. همان روز اولی که امام به ن آمده بودند باتفاق حاج احمد آقا اول به منزل از اقوام امام رفتیم. از شاید آن نماز جماعتی که من و حاج احمد آقا امام خمینی اقتداء کردیم نمازی باشد که من هرگز ووش نمی کنم. انقلاب در آستانه پیروزی بود و ما در کنار امام م. صفات و روحیات امام همه ما را متعجب کرده بخصوص آن روز و آن روحیه قوی امام هرگز از

یادم نمی رود. لحظه اعلام حکومت نظامی بود ساعت نزدیک ۴/۵ بعداز ظهر بود و ما در خدمت امام بودیم. همه ما دلهره عجیبی داشتیم اما امام گوئی که هرگز اتفاقی رخ نداده است. ایشان در حالیکه مشغول نوشتن اعلامیه برای شکستن حکومت نظامی بودند، گفتند در مدرسه باز هست یا نه؟ گفتیم بعلت خطراتی که ممکن است وجود داشته باشد، در مدرسه را بسته ایم که ایشان فوراً گفتند در را باز کنید تا مردم رفت و آمد کنند. و فردا شب که شب ۲۲ بهمن بود و احتمال بمباران و کودتای نظامی می رفت هرچه از امام تقاضا کردیم که مدرسه را

ترک کنید و فعلاً در جای دیگری بنشینید. ایشان در جواب ما با اطمینان خاطر می گفتند: «هر که می ترسد برود من اینجا هستم.» خاطره دیگر هم در مورد ملاقات خانمها با امام بوده من بحضور ایشان رسیدم و گفتم که هر روز تعدادی زیاد از خانمها غش می کنند و اسباب زحمت می شوند. اجازه بفرمائید که دیدار خانمها را تعطیل کنیم. اما امام با قاطعیت جواب دادند: «فکر کردی اعلامیه من و شما، شاه را بیرون کرد. نخبه همین ها شاه را بیرون کردند. بگذارید آزاد باشند.»